درس هفتصد و بیست و دوم

کیفیت ارتباط بین حقایق خارجیه و اعیان شهودیه

أعوذ بالله من الشیطان الرجیم
بِسمِ اللهِ الرَّحمَنِ الرَّحیم

در تتمهٔ مطالبی که جلسات گذشته راجع به کیفیت ارتباط بین حقایق خارجیه و اعیان شهودیه و بین حقیقت اولیٰ نزول در اسماء و صفات کلیه، بین اعلام تصویرهای مختلف و اَشکال مختلف به‌نظر می‌رسید عرض شد و عرض می‌شود آنچه که به‌حسب برهان می‌توانیم بر آن اقامهٔ برهان کنیم این است که حقایق خارجیه نسبت به مبادی تکوینیهٔ خودشان حیثیت معلولیه دارند، این از نقطه‌نظر برهان است.

به این قضیه خیلی خوب توجه کنید چون کیفیت تصویر بزرگان و حکما در جمع بین مقام اجمال و تفصیل ممکن است موجب شبهاتی باشد، البته همان‌طوری‌که خودتان مستحضر هستید قضیهٔ ربط حادث به قدیم از مشکل‌ترین مباحث فلسفی است و خود من می‌توانم در اینجا اذعان کنم که در این زمینه مطالبی را که تابه‌حال از بزرگان تجربه کرده‌ام و شنیده‌ام و در کتب خوانده‌ام، یا نتوانسته‌ام به عمق آنچه را که منظور آنان است پی ببرم و این را به مرتبهٔ نقصان خودمان برمی‌گردانیم یااینکه آنها نتوانسته‌اند آنچه را که [در] مافی‌الضمیرشان و مقصودشان هست به رشتهٔ تحریر دربیاورند مگر بعضی از عرفایی که در این مسئله به مقام شهود رسیده بودند اما در کتب فلاسفه و حکما حتی حکمای متأخر و معروف، این مسئله آن‌طور که بایدوشاید از نقطه‌نظر فلسفی نتوانسته است جای خودش را باز کند. به‌طورکلی آنچه را که ما می‌توانیم نسبت به این قضیه صرف‌نظر از مسائل شهودی و قرائن و شواهد غیبی مطرح کنیم این است که حقایق تکوینیهٔ خارجیه به اعیان خارجیه نسبت به مبادی خودشان حیثیت معلولیه دارند و این ربط، ربط تعلیلی است.

خلق شدن مسئلهٔ قابلیت با نفس ارادهٔ علت

در حیثیت تعلیلی، علت نسب به تأثیر در معلول بدون لحاظ امر دیگر تمامُ‌الحیازة است یعنی در مسئلهٔ فاعلیتِ علت و علیتِ علت هیچ عامل و رادعی جز خود حیثیت علیّه نمی‌تواند دخالت داشته باشد که ما بگوییم: علت در مقام علیت خودش تمامیت دارد منتها یک جهات خارجیه و موانعی در اینجا هست، قابلیت وجود ندارد یا قابلیت وجود دارد، رادعی بین اعمال علیت و بین تأثر قابل و معلول در اینجا هست، همهٔ اینها از نقطه‌نظر ارادهٔ باری منتفی است. بله! در سلسلهٔ علل و معلولیت خارجیه مانند عالم اعراض و احراقیت نار

نسبت به حَطَب و امثال‌ذلک می‌توانیم این تصور را داشته باشیم که باید صرف نظر از حیثیت احراقیه رفع موانع در این زمینه باشد تااینکه در اینجا حیثیت علیت بتواند مؤثر باشد و همین‌طور در سایر علل و معلول این مسئله [هست] و این خود مساوی با نقصان در علت است. همین‌که شما می‌گویید: علت تام است، دیگر نمی‌توانید رادعی برای او درنظر بگیرید و بگویید که رادع تام است و فیضِ حق تام است و ارادهٔ باری نسبت به تحقق معلول تام است ولی در اینجا قابل هم لازم است! این حرف خنده‌دار است و به فکاهی اَشبه است و حرف حرف عوام است. نفس ارادهٔ باری اگر در علیت، علیت تامه باشد دیگر رادع در اینجا چه کسی می‌تواند باشد؟ وقتی که ما افاضه را افاضهٔ اشراقیه و اضافه را اضافهٔ اشراقیه یا اضافهٔ مقولیه که قائم به طرفین است بدانیم قابلی در اینجا وجود ندارد. روی این جهت اصلاً مسئلهٔ قابلیت با نفس ارادهٔ علت خلق می‌شود! التفات فرمودید؟! نه‌اینکه باید قابلیتی از باب تفاعل یا از باب انفعال باشد مثل کسرتُ الکوز فانکسر که در خارج حیثیت انفعال باید باشد و اگر به جای کوز در خارج حجر باشد خب دیگر آن جنبهٔ قابلیت انکسار را ندارد ولی در اینجا نفس ارادهٔ علت بر خلاف سلسلهٔ علیت خارجیه در عالم اعیان، خودش ایجاد قابل می‌کند؛ یعنی اولاً هم علت خودش ایجاد حیثیت فاعلیه می‌کند و به‌عنوان فاعل اعمال علیت می‌کند و دوم اینکه با نفس اعمال علیت به قابل قابلیت می‌دهد! قابل این قابلیت را از خانهٔ خاله‌اش که نیاورده است بلکه این قابلیت را همان علیت [به او] می‌دهد.

معنای حدیث «لولاک لما خلقتُ الافلاک»

اینجا مسائل خیلی عجیب هست و روایاتی که ما در اینجا داریم ـ در این زمینه هم زیاد سؤال می‌کنند ـ مثل روایت: «**لَولا فاطمة لِما خَلَقتَکُما**»[1] یااینکه در مورد حضرت می‌فرماید: «**لولا علی لما خلقتک و لولاک لما خلقتُ الافلاک**»؛[2] در اینجا چه جنبه‌هایی لحاظ شده است که این مسئله به این صورت مطرح است؟ بالأخره تقدم و تأخر با کیست؟! تقدم در کجا می‌آید و تأخر در کجا می‌آید؟ تمام اینها به این حیثیت برمی‌گردد که نفس رسول خدا صلّی الله علیه و آله و سلّم در آن مرتبهٔ واحدیتِ خودش، وقتی که در عالم اعیان اعمال علیت می‌کند با نفس اعمال علیت، آن حیثیت قبول را ایجاد می‌کند و آن‌وقت آن حیثیت قبول، نفس حضرت صدیقه کبریٰ علیهاالسّلام می‌شود که موجب خلق همهٔ اکوان خواهد بود.

در اینجا دو چیز نیست که خدا بخواهد یکی حیثیت قابلیه را اراده کند و یکی حیثیت فاعلیت را در اینجا اراده کند، در اینجا قابل و فاعل را به‌وجود می‌آورد و نفس ایجاد قابل مساوی با ایجاد فاعلیت است. چطور

---

[1] . الجنّة العاصمة، ۱۴۸، با قدری اختلاف.

[2] . همان.

اینها باهم جور درمی‌آید؟ اینکه ممتنع است! بنابراین اینکه گفته می‌شود: رسول خدا اولَ ما خلقَ است یااینکه رسول خدا حیثیت ربطیهٔ مقام هوهویت و مقام واحدیت یا أحدیت و واحدیت است، چون گفتیم که أحدیت و هوهویت هیچ تفاوتی باهم ندارند، فقط به این لحاظ است که ارادهٔ علت در اینجا خودش موجب قابل هم شده است یعنی علت دو چیز را در اینجا اعمال کرده و به‌وجود آورده است؛ اولاً خودش اثرگذار بوده است و وجود نازلهٔ خود را در عالم وجود ـ چه مجرد چه ماده ـ ایجاد کرده است. مسئلهٔ دوم این است که به آنچه را که ایجاد کرده است حیثیت قابلی داده است یعنی قبول این فاعلیت را در خود به‌وجود آورده است، بنابراین مشخص می‌شود که همهٔ آنچه که در عالم پیدا می‌شود و بزرگان فرموده‌اند که اینها همه ظهورات هستند، معنای خودش را روشن می‌کند که چیزی از حیطهٔ وجود خارج نیست و خود وجود است که برای خود فاعلیت ایجاد می‌کند و خود وجود است که برای خود استعداد و قابلیت ایجاد می‌کند و خود وجود است که اعمال علیّت می‌کند و خود وجود است که قبول علیت می‌کند. تمام اینها به‌واسطهٔ نفس ارادهٔ مرید است که همان ارادهٔ حق است.

بنابراین نه به مرتبهٔ شهود عینی، قلبی، قرائن، شواهد و مؤیدات غیبی بلکه به برهان فلسفی ما به این مسئله می‌رسیم! اینکه می‌گویند: بین ارادهٔ حق و بین وجود خارجی سلسلهٔ مراتبی هست و ارادهٔ حق ممکن است متأخر از آن اعیان باشد چون آن اعیان ملزوم به حرکت در زمان هستند و زمان متدرّج الحصول است بنابراین اعیان خارجیه فقط در مقام اجمال می‌توانند تصور پیدا کنند نه در مقام تفصیل و در علم عنائی حق مقام تفصیل وجود ندارد بلکه مقام اجمال است و تشبیه می‌آورند که دانهٔ تخم‌هایی که کاشته می‌شود بعداً هرکدام تبدیل به درخت تناوری می‌شود و امثال‌ذلک، همهٔ اینها کنار می‌روند و آنچه را که در زمینه برهان باقی می‌ماند ـ حالا کاری به شهود نداریم که آیا شهود بر این قضیه دلالت دارد یا ندارد. ما فعلاً نمی‌خواهیم برای رسیدن به مطالب و مقاصد فلسفی خود از شهود و اینها مایه بگذاریم تااینکه بین اینها خَلط شود و گفته شود: ممکن است بعضی از اینها موافق با واقع نباشد یااینکه اختلاف مراتب موجب اختلاف در مبادی برهان شود ـ این است که مطابق نفس چینش این قضایا براساس مبادی و مبانی برهانیه و فلسفیه طبق قاعدهٔ فعلیت و استعداد، طبق قاعدهٔ ترتّب، طبق قاعدهٔ علیت، اقتضاء این مسئله عبارت از تحقق معلول با تمامیت علت است و از آن جایی که تمامیت علت فقط مستند به مبدأ اعلی است، تصور رادع و مانع خارجی نسبت به مواضع خارجیه عقلاً ممتنع است. بنابراین اقتضاء مبادی خارجیه و نفس آن اقتضاء و ارادهٔ مبادی خارجیه نسبت به تَکَوّن مظاهر خود، مُساوقٌ لِوجودِ عَین الخارجی و شُهودِ التَکوینی و الطَبعی حالا چه طبعی و چه غیر طبعی مسئله‌ای نیست، چون همین‌که بخواهیم به عالم اعیان اشاره کنیم این مسئله به بالاتر از آنها یعنی عالم صور، مثال، ملکوت سفلی و اینها هم می‌رود و دراین‌صورت فرقی ندارد. چطور ما نسبت به آنها هیچ مشکلی نداشته باشیم و

همین‌که می‌خواهیم وارد عالم اعیان بشویم همهٔ مشکلات و مسائل بر سر ما بیاید؟! اینکه نمی‌شود و در اینجا صحیح نیست بلکه نفس ارتباط بین عالم اعیان و مبادی خودش مُساوِقٌ لِوجودِه الخارجی و به‌لحاظ علیت تامه در ناحیهٔ علت می‌باشد و منظور ما از تمام این است که علت در اعمال علیت هیچ جهت نقصی نه از ناحیهٔ خودش و نه از ناحیهٔ خارج از حیطهٔ خودش نداشته باشد، این منظور ما از ناحیهٔ علیت است.

الآن ما برای برداشتن این فنجان آب نیاز به اعمال رویه داریم و باید در اینجا مسائل و قضایایی در کنار هم قرار بگیرند تااینکه این از اینجا برداشته شود؛ مسئلهٔ اول مسئلهٔ ارادهٔ شخص مرید است و وقتی که من ارادهٔ برداشتن این فنجان را نداشته باشم صد سال هم در اینجا بماند یک سانت هم حرکت نمی‌کند. مسئلهٔ دوم بعد از ارادهٔ مرید قدرت عضلات است و اگر من بخواهم این را بردارم و دست من توان نداشته باشد و مریض باشد و حرکت در اعصاب وجود نداشته باشد امکان برداشتن این ممتنع خواهد بود. پس تا اینجا مسئله به ارادهٔ مرید و به فعل و فاعلیت فاعل برمی‌گردد و قضیه تمام است. هم من الآن تشنه هستم و می‌خواهم این آب را بردارم و دوم اینکه دست من هم تابه‌حال عیب پیدا نکرده است ـ و از این به بعد را هم خدا می‌داند ـ و من می‌توانم این را از اینجا بردارم. خب تا اینجا قضیه تمام است و از اینجا به بعد دیگر مسئله به اموری که در خارج از علیت علت هست برمی‌گردد. تا می‌خواهم این را بردارم یکی از دوستان می‌آید دست من را می‌گیرد و نمی‌گذارد بردارم! اینها دیگر خارج از مرتبهٔ اراده می‌رود زیرا هم اراده در اینجا وجود دارد و هم قدرت در عضلات و انبعاث در عضلات در اینجا هست اما وقتی که می‌خواهم این را بردارم یک‌مرتبه بادی می‌آید و این آب را می‌ریزد یااینکه گربه می‌آید و زودتر از ما آب را می‌برد و بیشتر به درد او می‌خورد. خب این مسئله خارج است ولی از نقطه‌نظر عامیانه می‌توانیم بگوییم که علت در علیت خودش تام است منتها به‌لحاظ امور و صوارف خارجیه علت نمی‌تواند در اینجا اثر کند! این یک چیز عامیانه است و هیچ پایهٔ فلسفی و منطقی ندارد. شما که می‌گویید: علیت تام است یعنی تمام شد حالا اینکه عمهٔ من اجازه نمی‌دهد یا یکی دیگر می‌آید دست من را می‌گیرد و امثال‌ذلک اینها دیگر همه چرت‌وپرت است. اینها مربوط به افرادی است که در این مسائل چیز ندارند. اینکه شما می‌گویید: علت تام است یعنی تمام حدودِ ثغور ...!

یک وقتی ما خدمت مرحوم علامه طباطبایی ـ رضوان الله تعالی علیه ـ در تهران منزل داماد ایشان که در همان طرف‌های پل رومی بود رفتیم. ایشان از وعاظ خیلی معروف بود و الآن هم فوت کرده و به رحمت خدا رفته است. بعد از انقلاب بود و جلسه‌ای هم در آنجا بود و آقایان هم بودند و راجع به بعضی از این مسائل صحبت می‌کردند. مرحوم آقا ـ رضوان الله تعالی علیه ـ خواستد بروند ما هم رفتیم و یک شخص دیگری هم بود. چند نفر از این افراد هم بودند از آن اشخاصی که مسئولیت‌هایی داشتند و صحبت از کتابی که متعلق به یکی از همین آقایان بود به نام «ارزش و دانش» ـ یا یک هم‌چنین چیزی بود ـ شد! در آنجا نوشته شده بود که

وجود خارجی اقتضاء وجوب نمی‌کند! یعنی آن‌طور نیست که آنچه که در خارج هست اقتضاء وجوب کند که می‌بایست هم همین‌طور باشد، نه! باید جور دیگری باشد، این لیوانی که الآن در اینجا به این شکل و به این کیفیت و رنگ و اینها هست، این می‌توانست جور دیگری باشد ولی خب حالا به این شکل درآمده است! یا فرض کنید زید که الآن به این صورت، چهره، گوش، حلق، بینی، محاسن و خصوصیات هست می‌توانست قسم دیگر باشد و به شکل دیگر باشد و الزام و لزومی بر اینکه این وجود خارجی می‌بایست ابداً و ازلاً به همین کیفیت باشد نیست، حالا ارادهٔ خدا تعلق گرفته است و دَنگش گرفته است یا وجودات خارجی و سایر آن اموری که در نقش‌آفرینی این شیء خارجی دخالت دارند [موجب شده زید این‌طور باشد] فرض کنید وقتی در شکم مادرش بود مادرش فلان میوه را خورد و ابرویش به این شکل درآمد یااینکه با فلان شخص دعوایش شد و سر او به این شکل شد و... اینها که به این کیفیت درآمده مسائلی است که می‌توانست غیر از این باشد! نتیجه این بود که ما از «هست» نمی‌توانیم «باید» را نتیجه بگیریم! مرحوم علامه طباطبایی گفت: اینها همه شعر است، اینها همه شعر است! بعد آن شخصی که داشت اشکال می‌کرد ـ مرد خوبی بود، موقعیتی هم داشت، یادم هست یکی از وزرا بود ـ نفهمید مقصود علامه چیست! گفت: من دارم نثر می‌خوانم علامه می‌گوید: اینها شعر است! بعد مرحوم آقا گفتند که یعنی اینها اصل و پایه‌ای ندارد.

توصیهٔ بزرگان بر ریشه‌ای درس‌خواندن

خب واقعیت هم این است که اینها همه شعر است و اینها اصلاً بویی از فلسفه نبردند و نمی‌دانند اصلاً چیست! اینکه بزرگان می‌فرمودند که باید ریشه‌ای این درسها را خواند نه‌اینکه دوتا مقاله از اینجا و یک روزنامه از آن‌طرف و یک کتاب پیش فلانی [بخوانی و بگویی که] دیگر قضایا تمام است، آن‌وقت سر از همین شعرها درمی‌آوری! شما وقتی که مسئلهٔ علیت را بفهمید چطور ممکن است نسبت به این قضیه پی نبرید؟! البته خب این قیاس قیاس مع الفارق است و ربطی به این مسائل ندارند، امثال آقا شیخ محمدحسین کمپانی که البته در آن مرتبه بودند [کجا و ما کجا]؟! ما جسارت به ساحت آنها نمی‌کنیم. ما کجا و آن بزرگان کجا! منظورمان همین کسانی هستند که دوتا کلمه و دوتا شعر و دوتا مثل از این‌طرف و آن‌طرف یاد گرفتند و در حرفهایشان ده‌تا از همین مطالب را می‌آورند که اگر اینها را از آنها بگیرند دیگر هیچ چیزی ندارند! خدا مولانا را رحمت کند که اقلاً برای ما و غیر ما یک آبرویی شد که بتوانیم چندتا شعر از او یاد بگیریم و حفظ کنیم و هرجا که کم می‌آوریم از مولانا مایه بگذاریم. حالا چه بفهمیم یا نفهمیم! بنده در همان کتاب افق وحی آورده‌ام و گفته‌ام که عزیز من این شعر مولانا کجایش دلالت بر این قضیه می‌کند؟! آخر شما همین‌طور شعر را حفظ کنید که کار درست نمی‌شود! شما برمی‌داری شعر مولانا را بر تأیید مطلب خودت می‌آوری. مولانا کجا این را می‌گوید؟!

یا می‌آیند این مطالب فصوص را می گویند، آخر باباجان اینها همه درس گرفتن دارد، اینها همه مباحثه کردن دارد، اینها خون دل خوردن دارد، همین‌طوری که نیست! عین آن آقای دیگر! عین آن آقای دیگر. هیچ! اشکال به این بنده خدا وارد نیست، نه‌اینکه وارد نیست و از اشکال به دیگران کم می‌کند! آن آقایانی که حتی دو صفحه فلسفه نخوانده‌اند و در خصوص اشعار مولانا حرف می‌زنند، صد درجه بدتر اشکال به آنها وارد است! من نمی‌خواهم فقط به یک طیف خاص ایراد بگیرم. آن آقایی که شعر مولانا را منع می‌کند که بله مولانا ولایت علی را قبول نداشت و راجع به عید غدیر گفته است:

گفت هر کو را منم مولا و دوست *** ابن عم من علی مولای او است[1]

منظور از مولا دوست است!

واقعاً آدم نمی‌داند بر این افکار و گفتار بخندد یا بگرید! بعضی‌ها اگر حرف نزنند سنگین‌تر هستند. آخر این حرف‌هایی که شما می‌زنید و مطالبی را که شما می‌گویید والله و بالله به شما می‌خندند! مثل اینکه بنده بیایم در مجمعی که مجمع مهندسی و پزشکی باشد بخواهم اظهار نظر و رأی بکنم! خب بابا می‌خندند و می‌گویند که آقا ما که تو را قبول داریم نه به‌خاطر این است که رفتی چهارتا کتاب پزشکی خوانده‌ای بلکه به‌خاطر این است که می‌توانی مطالب اسفار و مطالب وسایل الشیعه و مطالب لمعه و فلان را برای ما بگویی! کسی از تو این را نخواسته است خب پزشکان این‌قدر هستند، افرادی هستند که نسبت به این مسائل تخصص دارند، کسی هم از تو نظر نخواسته است! یا فرض کنید راجع به فنون دیگر؛ من باید بیایم در فنّ خودم و در تخصص خودم حرف بزنم! آخر تو که دو صفحه نخوانده‌ای چرا می‌آیی اشعار مولانا را معنا می‌کنی که این‌طور آبروریزی کنی؟ آن‌وقت آیا این اشکال بر خود ما وارد نیست؟! شما که همین اشکال را به بقیه می‌گویی که چرا می‌آیند در ساحت دین دخالت می‌کنند، خب آقا این اشکال اول به خود شما برمی‌گردد! چرا در چیزی که وارد نیستی دخالت می‌کنی؟ خب جوابت چیست؟ هیچ، سر را باید پایین بیاندازی و صدایت هم درنیاید! در کار افراد و فنون دیگر هم دخالت نکن! آخر این یک چیز بدیهی است. ما این‌همه ادعا داریم که حوزه فلان است و مقام شامخ حوزه [باید محفوظ باشد] و... ! متانت حوزه به این است که جایگاه خودش را بداند که چیست و بفهمد هر کسی کجاست و پا از حد خودش فراتر نگذارد.

بنده در مجلسی بودم که یک جلسه‌ای بود و در آنجا چند نفر بودند، من گفتم: اولین مطلبی که می‌خواهم از شما سؤال کنم این است که شما چه توقعی نسبت به جواب‌هایی که از من می‌خواهید، دارید؟ آیا شما توقع دارید که به تمام مسائل دین و به تمام رموز دین و به تمام اسرارِ احکام دین مطلع باشم؟! اگر این‌طور است

---

[1] . مثنوی معنوی (میرخانی)، دفتر ششم، ص ۶۴۲.

سراغ شخص دیگر بروید، بنده نیستم. بنده در حد اطلاع خودم و در حد وسع خودم و نسبت به آنچه که می‌فهمم و به آن رسیده‌ام، به همان مقدار می‌گویم: می‌دانم و نسبت به بقیه مطالب می‌گویم: نمی‌دانم.

تفاوت ما با امام زمان علیه‌السّلام

خدا علامه طباطبایی را رحمت کند و بیامرزد، در بعضی از موارد از ایشان سؤال می‌کردیم، می‌گفت: نمی‌دانم! البته بعضی‌ها توجیه می‌کنند و می‌گویند که مگر می‌شود علامه نداند؟ بله، می‌شود! نمی‌دانست، خب نمی‌دانست دیگر! صاف الآن دارم می‌گویم که نمی‌دانست. پدر ما می‌گفت که ایشان می‌گفت: من نمی‌دانم! در بعضی از موارد ما از ایشان سؤالاتی می‌کردیم و می‌گفت: نمی‌دانم! ایشان تعجب می‌کرد! این منافات ندارد... علامه هیچ‌وقت نیامد بگوید که من امام زمان هستم! بین ما و امام زمان تفاوت از زمین تا آسمان که هیچ بلکه تا عرش خدا است، ما در قعر چاه هستیم و او در عرش خدا هست! این تفاوت است. هروقت امام زمان آمد در اینجا نشست آن‌وقت هرچه خواستید از او سؤال کنید! به من چه مربوط است؟! او امام است من که [امام] نیستم! من در حد شأن خودم هستم، به آنچه را که نمی‌دانم افتخار هم می‌کنم و حرف هم نمی‌زنم! هیچ هم از من کم نمی‌شود، به این مقدار هم از من نخواسته‌اند! گفتم که شما در چه حد از من می‌خواهید؟ آیا می‌خواهید بدانم چرا نماز صبح دو رکعت است؟! به من چه مربوط است؟! من چه می‌دانم؟! این خیلی مسئلهٔ مهمی است! ما آمدیم جای خودمان را با امام زمان عوض کردیم ولیٌّ دین اوست نه ما! ما واسطه‌هایی هستیم که حالا کم و زیاد و مراتب دارد، ولیّ اوست و باید پاسخ‌گو باشد که هست! او باید جواب اشکالات را بدهد که می‌دهد! او باید دین مردم را نگه دارد، او باید رفع موانع کند، او حبل الله بین الخلق است و ما نیستیم! ما افراد عادی هستیم و باید برویم زحمت بکشیم و اگر خیلی عرضه داشتیم راهی را که گفته‌اند: اقرب طرق است همان راه را برویم و بیراهه نرویم. بیش از آن را از ما کسی نخواسته است.

منشاء اعتماد کردن به بزرگان

بعضی‌ها می‌گفتند: آقا شکسته‌نفسی می‌کنید؟ گفتم: ما شکسته‌نفسی و بندی و این چیزها نداریم بلکه همهٔ واقعیت همین است؛ آنچه را که به نظرم می‌رسد می‌گویم و آنچه که به نظرم نرسد نمی‌گویم.

خود بنده از مرحوم علامه طباطبایی سؤالاتی می‌کردم که ایشان می‌فرمودند: نمی‌دانم! گفتم که آقا امساک می‌فرمایید؟! می‌فرمودند که به جدّم نمی‌دانم. عبارت ایشان به بنده این بود: «به جدّم نمی دانم. چطوری بگویم؟! گفتیم که خیلی خب، دعوا نداریم. وقتی که می‌گوید: نمی‌دانم، من بگویم: حتماً می‌دانید؟! وقتی که بیرون آمدیم دیگران به من گفتند: نه آقا! علامه به شما فلان کرد، گفتم که آقاجان به من بگو علامه در این دنیا

با چه کسی رودربایستی ندارد؟ به قول شما با من رودربایستی داشت، شما یکی را که با او رودربایستی ندارد ببر و بگو آقا این سؤال من را از او بپرسد، رودربایستی ندارد دیگر! علامه اهل این حرف‌ها نبودند، علامه اهل صدق بود، دروغ نداشت، تقلب و کلک نداشت صفای محض بود و همین مسئله باعث می‌شود انسان نسبت به این افراد اعتماد کند. پس اعتماد از کجا پیدا می‌شود؟ بنده از علامه سؤال کردم که آقا رابطهٔ بین شهاب ـ در کتاب چیز آورده‌ام و بعد هم حالا خودمان یک توجیهی کردیم ـ و بین رجم شیاطین به چه کیفیت است؟! فرمودند: به جدّم نمی‌دانم. درست شد؟! خب وقتی که ما به تفسیر ایشان هم مراجعه می‌کنیم می بینیم آن‌هم به همین خصوصیات است. خلاصه بایستی که راجع به این قضیه تأمل کرد و خب مطالب دیگری هم در این مسئله وجود دارد.

گاهی من به صورت خصوصی خدمت ایشان می‌رسیدم نه‌اینکه در میان جمع! من با ایشان جلسات خصوصی و تنها خیلی داشتم و کسی مطلع نبود. این مسئله آن مسئله‌ای است که ما بایستی به آن توجه کنیم! مرحوم آقا شیخ محمدحسین کمپانی کجا؟! مرحوم آقا شیخ محمدحسین کمپانی در آن مسائلِ خودش و در مبانی‌شان مطالبی دارند ولی من یک روز خدمت مرحوم آقا ـ رضوان الله تعالی علیه ـ رفتم و گفتم که آقا این مطالبی که بین مرحوم آقا سید احمد و آقا شیخ محمدحسین کمپانی هست با یک قاعدهٔ علیت، حل است و این‌قدر داد و بیداد ندارد! ایشان فرمودند: بله، اگر آدم به قاعدهٔ علیت خوب و درست برسد دیگر کار تمام است! فناء، اعیان ثابته و غیر ثابته، مقام اتحاد بین اسم و ذات و اینها همه [حل می‌شود]. من گفتم که آقا قضیه چیزی نیست که این‌قدر دعوا کردند و در سر همدیگر زدند و هفت‌تا نامه این‌طرف و آن‌طرف [فرستادند] و بعد در آخر آقا سید احمد با آن عبارات کذایی و... التفات کردید؟!

کیفیت فاصلهٔ بین حقایق عینیهٔ خارجی با ارادهٔ فاعل و ذات اقدس پروردگار

پس در مسئلهٔ علیت و ارتباط آن با فاعل همین‌که شما تصور علیت تام را می‌کنید دیگر وجود مانع در اینجا چه نقشی می‌تواند داشته باشد؟ دیگر در اینجا صوارف خارجه از حیطهٔ علت چه نقشی می‌تواند داشته باشد؟! همین‌که شما می‌گویید: علت تام است؛ یعنی در ارادهٔ علت برای ایجاد علیت و تأثیر خارجی او که حیثیت معلولیه است، هیچ رادعی وجود ندارد بلکه تمام جوانب نقص مسدود است. التفات کنید! تمام روزنه‌های برای عدم تأثیرپذیری بسته شده است و فقط این در ارادهٔ خودش می‌ماند و وقتی که در ارادهٔ خودش ماند نفس ارادهٔ او موجب تحقق خارجی و ظهور خارجی همان علت خواهد بود. دقت کنید! صحبت در اینجا این است که فاصلهٔ بین حقایق عینیهٔ خارجی و بین مبادی عالیهٔ خودش که همان ارادهٔ فاعل و ذات اقدس پروردگار است، چیست؟ آیا خارج از حیطهٔ وجود و خارج از سلسلهٔ نزول اسماء کلیه و صفات کلیه است یا

داخل در این است؟ اگر خارج از این باشد پس ما باید یک وجود ثانی برای وجود اول فرض کنیم هذا خلاف المراد! اگر در همان است پس بین ارادهٔ مرید و بین حقیقت خارجی و اعیان شهودیه چه چیزی دیگر می‌تواند فاصله باشد؟! تمام شد! پس تمام آنچه که گفته می‌شود مثل علم عنائی حق، مقام اجمال، مقام ابهام، حقایق متدرّج الحصول در زمان و... تمام اینها پی کارشان می‌روند. حرف و مسئله و لبّ قضیه همان می‌ماند که خواجهٔ شیراز پرده از سرّ آن برمی‌دارد:

این‌همه عکس می و نقش مخالف که نمود *** یک فروغ رخ ساقی است که در جام افتاد[1]

و تمام شد! همین‌که ارادهٔ حق به تعلق بر صورت خارجیهٔ اعیان خارجیه گرفت، تا خدا خدایی می‌کند تمام آن اشیاء خارجیه بالفعل موجود هستند! یعنی الآن، فردا موجود است! ببینید الآن، فردا موجود است نه‌اینکه فردا خواهد آمد! فردا خواهد آمد یعنی چه؟ یعنی نیست؟! با این برهان در تضاد می‌شود. بنابراین الآن، پس‌فردا موجود است! الآن هفتهٔ دیگر هم موجود است! نگویید: تناقض است. منظور من از الآن، الآنِ فعلیتِ غیر زمانیه است. آنچه که موجب تضاد در ظهور اعیان خارجیه است حقایقی است که وجود آنها و ظهور آنها منوط به زمان است، بحث من بحث فعلیت است و فعلیت مافوق زمان است. پس وقتی که می‌گویم: الآن فردا موجود است، نگویید: الآن چطور شنبه و یکشنبه در یک رتبه قرار گرفتند! شنبه و یکشنبه در ظهور خارجی در یک رتبه نمی‌توانند قرار بگیرند ولی در خود حاقّ واقع و در نفس الأمر و در وجود فعلی خارجی خود، در یک آن قرار گرفتند.

بنابراین اینکه گفته می‌شود ممکن است انسان از نقطه‌نظر شهودی بتواند چشم باطن و چشم قلبش و آن کسی که حیثیت کشفی خود را ارتقاء بدهد به‌نحوی‌که بتواند مثال اعیان خارجی که متحقق الوقوع در آینده هستند را ببیند، این مسئله با برهانی که ما بر عینیت بین علت و معلول از نقطه‌نظر فعلیت و تنجّز خارجی اقامه کردیم منافات پیدا می‌کند. این برهان این را می‌رساند که کسی که چشم دلش باز شده است الآن صورت حقایق خارجیه را نمی‌بیند، نه‌اینکه صورت را ببیند مثل عکس و فیلم یا چیزهای دیگر که الآن می‌بینید ـ حالا عکس و فیلم مربوط به اشیاء ماضیه است. فرض کنید عکس و فیلم مربوط به اشیاء مستقبل و آتیه را به شما نشان بدهند، این‌طور نیست ـ بلکه شما وقتی که در کشف و در حقیقت کشفیه مشاهده می‌کنید، نفس خود آن عین خارجی را می‌توانید ببینید و می‌توانید به او دست بزنید و می‌توانید ثقل او را احساس کنید، سایه او را احساس کنید، سنگینی او را احساس کنید! خود او را احساس کنید، نه صورت را! صورت را احساس نمی‌کنید بلکه خود نفس او را احساس می‌کنید، چرا؟ چون او الآن وجود خارجی دارد منتها آن وجود خارجی برای ما

---

[1] . دیوان حافظ (قزوینی)، غزل ۱۷۷.

نامأنوس و نامشهود است. وقتی که الآن عرض کردم یکی دارد در خیابان راه می‌رود بالأخره دارد راه می‌رود یا نمی‌رود؟ خب ما نمی‌بینیم. نبینیم! ندیدن ما دلیل بر عدم او نیست، نه! او دارد در خیابان راه می‌رود و شما برای اینکه به او برسید نمی‌توانید در فیضیه بمانید و او را لمس کنید، ببینید، مسّ و مشاهده کنید بلکه باید از درِ فیضیه خارج شوید و بروید یک مسافتی مثلاً صد متر را طی کنید و او را در خیابان ببینید! پس شما باید حرکت‌هایی بکنید، فرض کنید مسافتی را طی کنید تااینکه از نقطه‌نظر علم و معرفت به این معرفت برسید.

حالا اگر برای شما حالی باشد، چشم شما باز شده باشد، جِهازی داشته باشید که بتوانید او را ببینید؛ جهازی که بتواند از این جِدران عبور کند، از این حیطان عبور کند و با اشعه خاصی بتواند حرکت کند دیگر نیازی به این راه رفتن نیست! در اینجا دوربینی هست که از اینجا نگاه می‌کنید و می‌بینید آن شخص دارد در خیابان راه می‌رود، دستتان نمی‌رسد ولی چشمتان که دارد می‌بیند! این چشم شما صورت او را می‌بیند یا عین خارجی او را می‌بیند؟! وقتی که یک شخص را زیر دستگاه ام آر آی می‌برند یا وقتی که زیر یک دستگاه می‌برند که از او عکس‌برداری کنند، وقتی که نگاه می‌کنند از امعاء و روده و اینها دارند عکس‌برداری می‌کنند اینکه الآن دارد عکس‌برداری می‌کند عکس او را دارد می‌بیند یا نه واقعاً دارد خود او را می‌بیند؟! خود حرکت دارو در معده و عبور آن از اثنی‌عشر و وارد شدنش را دارد با چشم خودش می‌بیند. شما نمی‌بینید چون شما خوابیده‌اید و با این دستگاه ارتباط ندارید. او دارد می‌بیند و عکس نمی‌بیند بلکه واقعیت را می‌بیند؛ واقعیتی که با این دو چشم باشد قابل رؤیت نیست! جهاز می‌خواهد که با آن جهاز شما به او دسترسی پیدا کنید نه‌اینکه این جهاز باعث شده است که او خلق شود، او قبلاً خلق شده و سر جایش هست و این فعل و انفعالات دارد انجام می‌شود.

معنای فیض بی انقطاع خدا

بنابراین تمام آنچه را که شما در عالم خارج و در عالم اعیان، متدرّج الحصول می‌بینید حقایق و پدیده‌هایی که در روز یکشنبه دارید می‌بینید یا آنچه را که روز دوشنبه خواهد آمد، آنچه را که روز سه شنبه و چهارشنبه خواهد آمد و باید باشید تا ببنید، تمام اینها همین الآن در همین ساعت موجود است و بین آنها فاصله‌ای نیست و این است که گفته می‌شود: فیض خدا انقطاع ندارد؛ یعنی انقطاع در آن اصلاً مستحیل است! فاصلهٔ بین اراده و آن مراد در آنجا مستحیل است! تجدد اراده در ذات پروردگار ممتنع است! جنبهٔ ابهام و جنبهٔ تفصیل در اینجا اصلاً دیگر معنا ندارد بلکه یک فیض است و ازلاً و ابداً برقرار است و آن یک فیض موجود است و حضور فعلی دارد نه‌اینکه او یک اراده کرده و تمام شد بلکه یک ارادهٔ مستمر ازلی است که جنبهٔ ابدی دارد چون ازل اگر ابد نداشته باشد دیگر ازل نیست، باید ازل جنبهٔ ابدی هم داشته باشد تا در او ازلیّت صدق

کند یااینکه در ابد ازل باید باشد تا حیثیت ابدیّت در آنجا صدق کند. حالا شما می‌توانید بگویید که آن اراده چه وقتی برای خدا پیدا شد؟ چه وقتی دیگر غلط است و ما چه وقتی نداریم! چه وقتی یعنی زمان! در ذات حضرت حق زمان معنا ندارد و خود زمان معلول اشیاء خارجی است و در چیزهای دیگر که اصلاً زمان ممتنع است. حضرت حق چه زمانی برای خلقت اشیاء اراده کرد، این مستحیل است. نفس تصوّر ذات باری برطبق همین برهان، وقتی که ما او را فقط علت تامه و مفیض تام نسبت به تحقق اعیان خارجی بدانیم مساوِقٌ لِعِلمِه الإطلاقی و لِعلمِه اللامتناهی و لِقُدرتِه اللامُتناهی و الإطلاقی و هم‌چنین علم اطلاقی حق مُساوِقٌ لِلمعلوم! پس ذات اقدس حق مُساوِقٌ لِلمعلومِ العَینِی الخارجِی الشُهودِی التَکوینی.

انسان موجودی ازلی و ابدی!

پس تا ذات خدا بود ما بودیم! این نکته است؛ تا وقتی که خدا بود ما هم بودیم! تا وقتی خدا بود علم خدا هم بود! آیا می‌شود شما بین ذات باری و بین صفات لازمهٔ او که صفات نفس الوجود است و صفات ذاتی است فاصله بیاندازید؟! در یک برهه از زمان تصور کنید ذات اقدس حق بود ولی علم کلی را نداشت! آیا می‌تواند این‌گونه باشد؟! محال است. آیا شما می‌توانید تصور کنید ذات اقدس حق بود ولی قدرت نداشت؟! نه، نمی‌توانید تصور کنید و وقتی که نتوانستید تصور کنید پس مُساوِقٌ لِمُساوِقِ الشیء، مُساوِقٌ لِلشیء! وقتی که علم اطلاقی ذات اقدس حق در هر برهه‌ای که تصور شود، در نفس آن برهه علم اطلاقی او هست. خب علم یعنی چه؟ علم یعنی اطلاع بر معلول! حالا یا علم، اطلاع بر ذات [است] یا اطلاع بر مظاهر ذات، به هردوی اینها علم می‌گویند. شما می‌توانید تصور کنید که ذات اقدس حق در یک برهه‌ای نسبت به مخلوقات خودش جاهل باشد؟! آیا می‌شود تصور شود؟ مستحیل است، پس وقتی که مستحیل شد آن نفس علم حق به آن معلول مُساوِقٌ لِوجوده العینِی الخارجی. بنابراین برویم همه افتخار کنیم که تا وقتی خدا بود ما هم بودیم و نه‌تنها خدا ازلی است ما هم ازلی هستیم! چه کسی گفته است که فقط خدا ازلی است؟! ما هم ازلی هستیم و هم ابدی هستیم و سرمدی هستیم، چون تا خدا خدایی می‌کند مظاهرش هم هست! اینجاست که باید برویم و بالأخره سر به آستان عرفاء و اولیاء فرود بیاوریم که حقیقت مطلب را آنها بیان کردند. خب خیال می‌کنم که مسئله در اینجا دیگر روشن شد و دیگر جای ابهامی نیست.

تلمیذ: بحث علیت را شروع بفرمایید!

استاد: نه دیگر اینها باشد در جای خودش.

بی‌جهت نیست که می‌فرماید: «**لَوعَلِمَ اباذر ما فی قَلبِ سَلمانُ لَکفرَّهُ أو قَتَلَه**»[1] بزرگان آمدند و این

---

[1] . الکافی، ج ۱، ص ٤٠١. مشارق أنوار الیقین فی أسرار أمیرالمؤمنین علیه‌السّلام، ص ٣٠٧.

مطالب را گفتند تااینکه ما به گوشه‌ای از آنچه که به آنها داده شده و ذره‌ای از آنچه را که به آنها داده شده است پی ببریم. آن‌وقت شما ببیند ما دو کلمه بیشتر نسبت به آنچه را که خدا و پیغمبر به سلمان و به این اولیاء و بزرگان دادند یاد نگرفتیم، مگر ما چقدر بلد هستیم؟ دو کلمه! شما دریا را نگاه کنید اگر یک قطره را به ما داده باشند ما دیگر نمی‌توانیم شرّ و ورها و چرندیات و خزعبلات اینهایی که طبل ادعای آنها به ثریا خورده است را تحمل کنیم! اصلاً نمی‌توانیم تحمل کنیم و از این‌همه مطالب سرمان را می‌خواهیم به دیوار بزنیم! آن‌وقت شما آنهایی را ببینید که دریا دریا]از علوم و معارف در دل داشتند[اصلاً کامپیوتر ما هنگ می‌کند! امام صادق علیه‌السّلام می‌فرماید که اگر تمام آنچه را که در این زمین و آسمان هست همه را قطره‌ای بدانید درقبال عالم مثال؛ آن‌گاه عالم مثال همانند دریا است! اصلاً چه خبر است؟! چه خبر است؟! چه خبر است؟! عالم مثال نسبت به اقیانوس علوم مانند یک قطره‌ای است و بالاتر و بالاتر و بعد حضرت می‌فرماید که ما بر همهٔ اینها احاطه و اشراف داریم.[1] شما اصلاً می‌فهمید قضیه چیست؟ اصلاً مسئله چیست؟ یعنی دو کلمه ما یاد گرفتیم و دیگر تمام مطالب آنهایی که سر تکان می‌دهند و خیال می‌کنند]می‌دانند[برای ما خنده‌دار می‌آید و این حرف‌ها به‌عنوان حرفهای کودکانه و بچه‌گانه به نظر می‌رسد، از خدا بخواهیم که خلاصه از آنها بدهد؛ از آن چیزهایی را که آنها به ما و به ریش ما می‌خندند و می‌گویند: آنها خیال می‌کنند دو صفحه خواندند و دوتا چیز یاد گرفته‌اند و آدم شدند، به ما بدهد.

مانعیت جهل برای انسان

این مطالبی که این بزرگان در کتبشان گفتند، راهنمایی می‌کند! واقعاً ملاصدرا کم جان نَکند و زحمت نکشید. ملاصدرا بیکار نبود که بیاید این مطالب را بگوید و عمرش را در این چیزها بگذراند، یک چیزی گیرش آمده بود که خواست از این سفره که خدا به او داده دیگران هم بهره‌مند شوند و فقط افسوس افسوس که جهل چه می‌کند!

أللهم صل علی محمد و آل محمد

[1] . الکافی، ج ۸، ص ۱۵۴، با قدری اختلاف.. جهت اطلاع بیشتر رجوع شود به معاد شناسی، ج ۲، ص ۱۶۶.